

تحلیل نظام ژئو کالچر جهانی در قرن بیست و یکم و تاثیر آن بر تعاملات قومی در آسیای جنوب غربی

مسعود طاهری^۱، غلامحسن حیدری^{۲*}، عزت اله عزتی^۳

^۱ دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۲ استادیار جغرافیای سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۳ دانشیار جغرافیای سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۸/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۲۶

چکیده

بروز تحولات در نظام بین‌الملل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تحلیل‌گران مسائل مرتبط با سیاست و قدرت را متوجه اهمیت فزاینده فرهنگ و نقش سیاسی آن ساخت. با توجه به تاثیر نظام ژئو کالچر جهانی بر تعاملات قومی نگارنده در این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای درصدد تحلیل نظام ژئو کالچر جهانی در قرن بیست و یکم و تاثیر آن بر جوامع آسیای جنوب غربی برآمده است. ظهور جنبش‌های هویت‌گرا در آسیای جنوب غربی و جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب نشانگر این است که نیروهای جدید در سراسر جهان در برابر همه ساختارهای مسلط سر برآورده‌اند. از این رو در عرصه سیاست‌های جهانی و سیاست داخلی، دیگر قدرت صرفاً در انحصار دولت‌ها نبوده بلکه این نیروها که به عنوان بازیگران و کنشگران جدید وارد عرصه سیاست گردیده‌اند توانسته‌اند بر توانمندی جامعه بر قدرت و سیاست بیفزایند.

کلید واژه‌ها: ژئو کالچر، جنبش‌های اجتماعی جدید، پست مدرن، جهانی شدن

۱. مقدمه

بدنبال فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد، نظریه‌پردازان ژئوپلیتیکی نظریات جدیدی را ارائه کردند که نشانگر تحول عظیمی در نگرش‌های ژئوپلیتیکی هزاره سوم بود و حکایت از ورود به یک عصر جدید را داشت. عمده نظریات با برجسته کردن ملت‌ها و هویت‌ها براساس ویژگی‌های فرهنگی به صورت یک شاخصه علمی تحت

عنوان «ژئوکالچر»^۱ مطرح گردید. بعنوان نمونه نظریه «برخورد تمدن‌ها»^۲ ی ساموئل هانتینگتون^۳ و «پایان تاریخ»^۴ فرانسیس فوکویاما^۵ و «قدرت نرم»^۶ جوزف نای^۷ و کتابهاب الوین تافلر^۸ تحت عناوین «جابجایی قدرت»، «آنسوی بحران»، «موج سوم» و «جنگ و ضدجنگ» منعکس کننده نقش آفرینی فرهنگ در روابط و مناسبات انبای بشر و خلق الگوهای تعارض، رقابت و تعامل بین آنها می‌باشد. همچنین پیشتر ایمانوئل والرشتاین^۹ واضع نظریه «سیستم‌های جهانی»^{۱۰} (مرکز پیرامون)^{۱۱}، در کتاب خود به نام سیاست و فرهنگ در نظام جهانی واژه «ژئوکالچر» را برای اولین بار ابداع و بکار برد و آنتونیو گرامشی^{۱۲} در نظریه «هژمونی» و مانوئل کاستلز^{۱۳} در کتاب جامعه اطلاعاتی و شبکه‌ای و ژان گاتمن^{۱۴} با طرح نظریه آیکونوگرافی^{۱۵} و سیرکولیشن^{۱۶}، عامل فرهنگ و متغیرهای فرهنگی را در شکل گیری تحولات بین المللی مورد توجه قرار داده و معتقد بودند که تعاملات پیچیده ای از قدرت و فرهنگ در جهان بوجود آمده، بنابراین درک مکانیسم‌های اثرگذار بر مولفه فرهنگ و روابط بین کشورها و تاثیر ژئوکالچر در تعاملات سیاسی و فرهنگی از مهم ترین مسائل برای فهم تحولات جهان تبدیل شده است. بنابراین اگر با دیدی عمیق به این پدیده نگریسته شود، ما در آستانه ورود به عصر و دوران جدیدی هستیم که به‌طور کلی ویژگی‌های آن با دوران مدرن تفاوت اساسی دارد (قورچی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۴). و مبتنی است بر نفی ساختهای فکری و عملی گذشته بطوری که به نحو بارزی ساختار و سیستم جوامع را به طور کامل دستخوش تغییر و دگرگونی می‌سازد. تمامی مفاهیم و الگوها زیرورو شده و درهم می‌ریزد و مفاهیمی همچون دولت، مرز، امنیت، اقتصاد، خانواده، مقیاس^{۱۷}، مکان^{۱۸}، فضا^{۱۹} و... مفهوم سنتی خود را از دست می‌دهند. این تحولات ناشی از گسترش فرآیند جهانی شدن و انقلاب تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی از جمله گسترش فضای مجازی در دورانی است که اندیشمندان از آن به عنوان عصر پست مدرن یاد می‌کنند، موجب شده تا هویت‌های اجتماعی جدید نظیر جنبش‌های وال استریت در ایالات متحده و جلیقه زردها در فرانسه (در اعتراض به سیطره جهانی نئولیبرالیسم) و یا جنبش برگزیت در بریتانیا، جنبش «نه» به مهاجرین در اروپای مرکزی و ... فعال گردند در حالی که این هویت یابی‌ها در جوامع سنتی و کمتر توسعه یافته همچون آسیای جنوب غربی موجب پدید آمدن هویت‌های مکانی - تباری گردیده است، نظیر جنبش

1. Geoculture
2. The Clash Of Civilizations
3. Samuel Huntington
4. The End Of History
5. Francis Fukuyama
6. Soft Power
7. Joseph Nye
8. Alvin Toffler
9. Immanuel Wallerstein
10. Global Systems
11. Center-Periphery
12. Antonio Gramsci
13. Manuel Castells
14. Jean Gottman
15. Iconography
16. Circulation
17. Scale
18. Place
19. Space

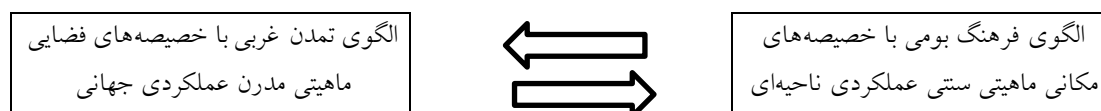
کردها برای تشکیل دولت مستقل، جنبش طالبان در افغانستان، جنبش داعش، سازمان القاعده، جنبش‌های شیعی و... این شرایط منجر به بالا رفتن سطح انتظارات گردیده و در نتیجه حکومت‌ها و مدیریت‌ها را با انبوهی از چالش‌ها و بحران‌ها مواجه ساخته است. لذا مسئله پیچیده‌تر از آن است که تصور می‌شود و همان گونه که ریچاردمویر^۱ گفته است: «پیامدهای سیاسی انقلاب در فن آوری اطلاعاتی هنوز هم بندرت درک می‌شوند» (احمدی، ۱۳۸۵، ص ۵۹۶). بنابراین تبیین و تشریح جنبش‌های اشاره و شرایط جدید جهانی، با بهره‌گیری از گروه‌بندی‌های رایج تحلیلی امکان پذیر نبوده و به همین دلیل دانشمندان علوم اجتماعی نظریه و مفاهیم جدیدی را برای تبیین اشکال مختلف سیاست مبتنی بر هویت ارائه داده و پژوهشگران جغرافیای سیاسی نیز به نوبه خود به بررسی ابعاد مکانی و فضایی سیاست هویت روی آورده و در نتیجه واحد تحلیل خود را علاوه بر «دولت»، به حوزه‌های کوچکتر مانند «حوزه‌های محلی» و حوزه‌های بزرگتر مانند «حوزه‌های فراملی» گسترش داده اند (گالاهر و دیگران، ۱۳۹۰).

ژئوکالچر از واژگان کلیدی در گفتمان ژئوپلیتیک پست مدرن می‌باشد. امانوئل و الرشتاین را ابداع کننده واژه ژئوکالچر می‌دانند. اثر برخورد‌های فرهنگی بر شکل‌گیری سیاسی را ژئوکالچر می‌نامند (مجتهدزاده، ۱۳۸۹). از دیدگاه دکتر صفی، به عنوان بخش فرهنگی ژئوپلیتیک، هنر و فرآیند رقابت جهانی بارویکرد فرهنگی است (صفی، ۱۳۸۰). دکتر حیدری نیز تعریفی جامع از مفهوم ژئوکالچر را بدین شرح ارائه کرده است: «ژئوکالچر یا ژئوپلیتیک فرهنگی فرآیند پیچیده‌ای از تعاملات قدرت، فرهنگ و محیط جغرافیایی است که طی آن فرهنگ‌ها همچون سایر پدیده‌های نظام اجتماعی همواره در حال شکل‌گیری، تکامل، آمیزش و جابه‌جایی در جریان زمان و در بستر محیط جغرافیایی کره زمین اند (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۹۴-۹۵). از دیدگاه کارکردگرایانه، نظام ژئوکالچر آمیخته‌ای از حوزه‌های تمدنی بزرگ و نواحی کوچک و بزرگ فرهنگی است که بر حسب تأثیر دو دسته از نیروها دو مدل متفاوت کارکردی - رفتاری را در کنار هم به نمایش می‌گذارند. در یک سو مدل درون‌گرایانه مبتنی بر جداسازی فرهنگی قرار دارد که به دلیل خصیصه مکانی شان فرهنگ آن محلی و ناحیه‌ای بوده و هیچ تمایلی به تغییر و تحول نداشته و در مقابل نوآوری پایداری می‌کنند. در سوی دیگر مدل برون‌گرایانه مبتنی بر الگوی تمدنی با ماهیت فضایی وجود دارد که معمولاً در جهت سرعت بخشیدن به تغییرات فرهنگی و زدودن مرزهای قراردادی و تصنعی و نیز الگوسازی‌های جدید رفتاری حرکت می‌کنند.

بر پایه رویکرد ساختارگرایانه از فرآیند ژئوکالچر جهانی، ساختار این نظام بر پایه همان الگوی متداول دوگانه ساختاری یا همان مدل مرکز - پیرامون استوار است. بر این اساس ساختار این نظام به گونه‌ای است که در یک سوی آن کشورهای توسعه یافته صنعتی جهان وابسته به تمدن غربی به عنوان تولیدکنندگان پیام‌ها و کالاهای فرهنگی و در سوی دیگر آن نواحی فرهنگ سنتی و بومی یا کشورهای در حال توسعه جهان بعنوان مخاطبان این پیام و مصرف‌کنندگان این کالاها قرار گرفته‌اند. نتیجه این که یک جریان نابرابر فرهنگی از سوی تمدن‌های پیشرفته به سمت تمدن‌ها و فرهنگ‌های توسعه نیافته و سنتی جهان برقرار است.

¹. Richard Moire

همان گونه که ملاحظه می‌شود بر پایه این رهیافت‌ها نظام ژئوکالچر، در راستای ویژگی‌های نظام ژئوپلیتیک جهانی چیزی نیست مگر تقابل یا رویارویی میان دو الگوی متفاوت و متضاد از تعاملات فرهنگی در جهان، الگوهای فرهنگی که به دلیل خصیصه مکانی همواره میل به ثبات و پایداری در مقابل نوآوری دارند و الگوهای تمدنی که به دلیل ماهیت فضایی شان در جهت تغییرات فرهنگی و زدودن مرزهای قراردادی حرکت می‌کنند. (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹)



شکل ۱: فرآیند نظام ژئوکالچر جهانی قرن بیست و یکم

اما از دیدگاه انسان گرایانه ضمن اینکه نمی‌توان نقش نظام سلطه فرهنگی را در جهان کنونی نادیده گرفت، زیرا این پدیده همچون نظام اقتصادی و یا سلطه سیاسی یکی از عناصر اصلی نظام ژئوپلیتیک جهانی محسوب می‌شود، اما این حقیقت را نباید نادیده انگاشت که فرهنگ‌ها و تمدن‌ها یکدیگر را نابود نمی‌کنند بلکه در حالی که از هم پیشی می‌گیرند در عین حال به صورت مسالمت جوینانه‌ای آرام آرام در هم نفوذ کرده و در یکدیگر ادغام می‌شوند. به عبارت دیگر منطق حاکم بر فرآیندهای ژئوکالچر جهانی در حال حاضر مبتنی بر اشکال پیچیده و تکامل یافته تر از شیوه‌های رقابتی است. پیچیده از این نظر که عملکرد آن بسیار نافذ و مداوم می‌باشد و تکامل یافته بدین مضمون که برخلاف شیوه‌های گذشته، روش‌های مسالمت جوینانه ای را بکار می‌گیرد که متناسب با تمایلات و فطرت انسانی است. در اینجا به منظور درک بیشتر موضوع لازم است به برخی از ویژگی‌های جوامع صنعتی پیشرفته با خصیصه‌های فضایی و جوامع سنتی با فرهنگ بومی و خصیصه‌های مکانی نیز اشاره گردد.

امیل دورکیم^۱ در کتاب تقسیم کار اجتماعی درباره انسجام اجتماعی گفته است که در طول تاریخ انسجام اجتماعی به دو شکل در جوامع بشری دیده شده است: یکی یگانگی اجتماعی است که در جوامع ابتدایی^۲ دیده شده است و دیگری یگانگی است که می‌توان آن را در جوامع نوین^۳ دید. نظم اجتماعی در جوامع ابتدایی بر پایه انسجام مکانیکی^۴ صورت می‌گیرد. سبب اولیه پیدایش چنین انسجامی وجود همسانیهای ظاهری میان افراد است که پایه‌های اخلاقی دارند. این گونه جوامع از خانواده‌هایی تشکیل شده اند که به سبب خویشاوندی و نزدیکی با یکدیگر ربط داشته و وابسته به یکدیگرند. همچنین آنها واحدهای اجتماعی و اقتصادی هستند که از خودکفایی برخوردارند. رکن‌های اجتماعی در این نوع جوامع بوسیله نیروی رایج در جامعه به نام آگاهی همگانی^۵ با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند و از همبستگی ویژه ای برخوردارند. ریشه این آگاهی همگانی را می‌بایست در مذهب رایج در این جوامع

^۱. Emile Durkheim

^۲. Primitive Societies

^۳. Modern Societies

^۴ Mechanical Solidarity

^۵. Collective Conscience

دید. به اعتقاد دورکیم اصل‌های دینی و مذهبی معمولاً به صورت آداب و رسوم و عقیده‌های رایج در جامعه در می‌آیند و به شیوه‌ای منظم و دقیق در شکل قانون به مورد اجرا گذاشته می‌شوند. از نظر او هر گاه جامعه ابتدایی به سوی صنعتی شدن پیشرفت نماید برقراری یگانگی اخلاقی در اینگونه جوامع مشکل‌تر می‌شود. اما روند تکاملی جامعه ابتدایی به سوی پیشرفته بودن شامل دگرگونی‌هایی در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و بویژه صنعتی می‌شود. این دگرگونی‌ها نمونه انسجامی را که در جامعه وجود دارد دگرگون می‌سازد. در واقع این دگرگونی‌ها همان صنعتی شدن بود که تقسیم کار اجتماعی را به وجود آورد و سبب جهش جامعه در روند تکاملی آن گردید. به این معنی که تقسیم کار در جوامع پیشرفته صنعتی سبب انسجامی می‌شود که بر پایه تفاوت‌های شخصی استوار است. در چنین شرایطی از اهمیت مذهب در پراکنش ارزش‌های اخلاقی کاسته شده و ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و علمی خود را دربند کاربرد مذهب نمی‌بینند. از سوی دیگر گروه‌های موجود در یک جامعه دیگر خودکفا نبوده و به خدماتی که دیگران به جامعه می‌دهند نیاز پیدا می‌کنند. رابطه میان شهروندان در جامعه بر پایه نقشی که آنها در پیشبرد جامعه دارند تعیین می‌شود و هر کس به کاربرد و مسئولیت‌های خود آگاهی پیدا می‌کند و از زیرپا گذاشتن حقوق دیگران چشم‌پوشی می‌کند. دورکیم وجود چنین یگانگی میان افراد یک جامعه صنعتی پیشرفته را انسجام ارگانیک^۱ خوانده است.

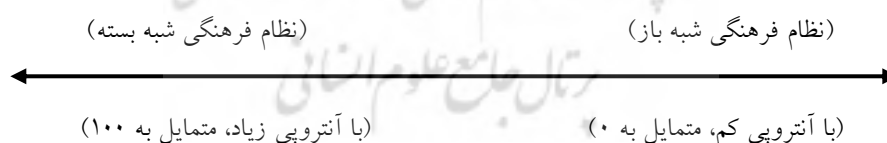
از نظر دانیل و بل جامعه‌شناس معروف امریکایی، جامعه فراصنعتی دوران حاکمیت با شکوه فن‌آوری و دانش و حکومت فن‌سالاران است؛ ارزش‌های حاکم بر جامعه همانا ارزش‌های حرفه‌ای و تخصصی خواهند بود و در حیطه‌های بنیادین متفاوت یعنی سیاست، اقتصاد و فرهنگ، ساماندهی در چارچوب معیارهای فن‌سالارانه انجام خواهد گرفت. «ساختارهای اجتماعی جامعه حول دانش نظری سازماندهی خواهند شد و اصل نیرو دهنده بگونه‌ای فزاینده در چارچوب نهادهای علمی متمرکز خواهد شد» (نوذری، ۱۳۷۹، ص ۱۵۹). در چنین محیطی که بر محوریت دانش استوار است، به گفته فوکو، «تحلیل صعودی از قدرت» جایگزین «تحلیل نزولی از قدرت» می‌گردد که بازتاب حاکمیت بلامنزاع تفکر علمی و عقلانی است (چاندوک، ۱۳۷۷، ص ۵۶). بنابراین استدلال میشل فوکو، در جامعه فراصنعتی سازمان دهی اجتماعی بیش از آن که بازتاب قدرت نهادی و قدرت اقتصادی باشد ناشی از قدرت ذهنی خود-نظم دهی است. به این مفهوم که انسان‌ها در درون خود به عقل‌گرایی متوسل می‌شوند و بدون آن که نهادی آنها را ملزم سازد خود به این نتیجه می‌رسند که بعضی از فعالیت‌ها و اعمال عقلانی است و باید انجام گیرد. این قدرت درونی است که نظم را بوجود می‌آورد. مردم به خاطر منفعت و لذت خودشان، از طریق خود انضباطی و فارغ از ترس دولت یا وابستگی‌های طبقاتی سامان‌دهی اجتماعی را پذیرا می‌شوند (دهشیار، ۱۳۷۹، ص ۸۹). در چنین محیطی قدرت در میان گروه‌های گوناگون جامعه توزیع شده است. مبارزه سیاسی در روز روشن، آزادانه و بدون محدودیت صورت می‌گیرد. مطبوعات و وسایل بیان عقاید آزاد است. هر کس می‌تواند عقاید خود را آزادانه و با بیان و بنان، عضویت در سازمان‌ها و احزاب، شرکت در تظاهرات عمومی و غیره بازگو کند (کوئن، ۱۳۹۵، ص ۴۵۰).

^۱. Organic Solidarity

این درحالی است که اکثر کشورهای غیر غربی از نظر شرایط تاریخی خود خواه از بُعد ارزشی و خواه از بعد مادی براساس خوشبینانه ترین ارزیابی‌ها در حال تجربه کردن شرایط کشورهای اروپایی در اوایل قرن نوزدهم یعنی دوران آغازین انقلاب صنعتی هستند. مسئله اصلی مردم این کشورها تأمین معیشت است، یعنی تأمین حداقل زندگی، در حالی که دل مشغولی اصلی مردم در غرب زیباتر ساختن زندگی و حمایت از حیواناتی است که نسل شان در حال انقراض است (ژرژ، ۱۳۷۱، ص ۱۵۱).

در جوامع غیرغربی بقاء هدف غایی است. منطق حاکم بر مناسبات و روابط اجتماعی در سایه فقر فزاینده و ناپیدایی فرهیختگی فرهنگی این است که «زور ایجاد حق می‌کند» (هیوز، ۱۳۷۸، ص ۸۶). مشکلات معیشتی، عدم توافق اولیه در مورد تعریف مفاهیمی از قبیل آزادی، حقوق، عدالت و حاکمیت سیاسی که غرب در دوران قبل از صنعتی شدن و اوایل صنعتی شدن با آنها روبرو بوده، امروزه جزو عوامل تشنج و بحران آفرین در کشورهای غیرغربی است (یوجی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۵).

براساس تحلیل سیستمی نیز اشکال نظام‌های فرهنگی، طیف وسیعی هستند که دو سر آن را نظام‌های بسته و نظام‌های باز تشکیل می‌دهند. ویژگی مهم نظام‌های بسته عبارت است از بسته بودن مرزها و محدودیت مبادله انرژی با بیرون. آنها نه از بیرون چیزی دریافت می‌کنند و نه به بیرون چیزی می‌فرستند. بنابراین بالا بودن سطح فرسایش یا آنتروپی^۱ از ویژگی آن محسوب می‌شود. به گونه ای که اگر آنتروپی را میان این دو حالت سیستم، همچون برداری میان اعداد صفر و صد فرض کنیم، در این صورت میزان آنتروپی در نظام‌های بسته یا شبه بسته معادل یا نزدیک به صد (۱۰۰) است. در مقابل ویژگی نظام‌های فرهنگی شبه باز بر تبادل کامل انرژی با بیرون از سیستم مبتنی است. زیرا مرزها کاملاً باز بوده و هیچ مانعی در جریان مبادله انرژی با بیرون از سیستم وجود ندارد. بدین سبب میزان آنتروپی در نظام‌های باز یا شبه باز در حد صفر (۰) یا نزدیک به آن است. تقریباً تمام نظام‌های فرهنگی - تمدنی جایی را بین دو سرفراط و تفریط به خود اختصاص می‌دهند.



شکل ۲: رابطه میزان آنتروپی با نظام‌های فرهنگی

اشکال نظام‌های فرهنگی شبه بسته بیانگر شیوه‌های ابتدایی و سنتی فرآیند فرهنگی بوده و عموماً خاص جوامع توسعه نیافته و یا نواحی خرده فرهنگی سنتی جهان می‌باشد. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این جوامع را می‌توان در فقدان یا ضعف کامل جامعه مدنی^۲ برشمرد. در مقابل، اشکال نظام‌های فرهنگی شبه باز یا کثرت‌گرا^۳ بر پایه تنوع، تغییر مداوم و پویایی عناصر فرهنگی استوار است. ساختار مناسبات اجتماعی برخلاف نظام‌های شبه بسته

^۱. Antrophy

^۲. Civilsociety

^۳. Plural

سنتی، که محدود و عمدتاً در میان خویشاوندان جریان دارد، به صورت باز، گسترده، عمیق و چند سویه بوده و در همه لایه‌های جامعه و بیشتر در میان نهادهای خارج از خانواده نظیر مدرسه، اداره، سندیکا، حزب سیاسی و با همکاران جاری است. از این رو جامعه مدنی در این گونه نظام‌ها مقتدر، فعال و تأثیرگذار است (کوهن^۱، ۱۹۶۳).

براین اساس، به تقریب در جهان امروز می‌توان کشورها را به سه گونه تقسیم کرد:

الف) دولت‌های پیشاصنعتی فقیر و ضعیف که بیشتر از بقایای آشفته‌ی امپراتوری‌های متلاشی شده هستند؛

ب) دولتهای صنعتی دستخوش نوسازی مانند هند و چین؛

ج) جوامع پساصنعتی اروپا، امریکای شمالی و ژاپن؛

در کشورهای نوع اول زور رایج است؛ در نوع دوم کماکان پذیرفتنی و در نوع سوم کمتر پذیرفتنی (نای، ۱۳۸۲، ص ۷). بر مبنای این نگرش‌های واقع‌گرایانه، شالوده‌نظام ژئوکالچر جهانی بر پایه ویژگی‌های نظام اطلاع‌رسانی و ارتباط مدرن تمدن غربی با صناعی که به تولیدات فرهنگی مبادرت می‌ورزند، استوار گردیده است. وظیفه چنین صناعی تولید انبوه محصولات فرهنگی است. در این زمینه الوین تافلر^۲ تمدن بشری را شامل سه مرحله یا سه موج کشاورزی، صنعت و فراصنعت یا عصر ارتباطات می‌داند و معتقد است که موج سوم که هم اکنون شروع شده و قرن بیست و یکم را در می‌نوردد و باعث رخدادهایی نوین در نظم جهانی و روابط بین‌المللی می‌شود همان انقلاب ارتباطی - اطلاعاتی است. وی معتقد است در عصر فراصنعتی قدرت در دست کسانی است که بر شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطی تسلط دارند (لشکری و احمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۳). مارشال مک لوهان^۳ دانشمند کانادایی نیز تاریخ بشر را به سه دوره فرهنگ شفاهی، تمدن چاپی و تمدن الکترونیک تقسیم می‌کند و می‌گوید: در عصر الکترونیک، قدرت در دست صاحبان شبکه‌های تلویزیونی و شبکه‌های کامپیوتری و ماهواره هاست (مولانا، ۱۳۷۱، ص ۵۴).

مک لوهان معتقد است، دنیای امروز یک دنیای الکترونیک است و رسانه‌های الکترونیک با گسترش خود فاصله‌های زمانی و مکانی موجود میان انسان‌ها را از بین برده‌اند. به عبارتی دقیق‌تر وسایل ارتباط جمعی مانند تلویزیون، رادیو، مطبوعات، اینترنت و ... شیوه‌های زندگی بشری را تحت تأثیر خود قرار داده و متحول نموده به گونه‌ای که جهان کنونی را به یک دهکده کوچک تبدیل کرده‌اند که در آن افکار و اعمال جوامع از یکدیگر نیز پنهان نمی‌باشند و در عین حال تاریخ شاهد به منصف ظهور رسیدن یک نوع جدید از فردگرایی انسانی است (ساروخانی، ۱۳۷۳، ص ۳۲).

خوزه اورتگا^۴ گفته است: هرگز کسی در عالم فرمانروایی نکرده است «مگر اینکه فرمانروایی خود را به چیزی غیر از افکار عمومی مبتنی نکرده باشد» به عقیده والتر لپپمن^۵، مهم‌ترین انقلاب در عصر حاضر انقلابی است که در هنر آفرینش رضایت میان حکومت شوندگان رخ می‌دهد (عالم، ۱۳۷۸، ص ۳۶۵).

^۱ chohen

^۲ Alvin Toffler

^۳ Marshal McLuhan

^۴ Jose Ortega

^۵ Walter Lippmann

بنابراین می توان نتیجه گرفت تلویزیون، آگهی، نقاشی دیواری، سخنرانی، موسیقی، روزنامه، هیچ یک از این ابزارها فاقد ارزش نیستند و آنها بازتاب اندیشه ها، شکل گیری اندیشه ها و ماهیت روابط قدرت هستند. بازیگران و عوامل مختلف با استفاده از تصاویر موردنظر، خود را باز تولید کرده و ارتقاء می بخشند. آنها این تصاویر را به عنوان تصاویری درست و بسیار صادقانه ارائه می دهند. تمامی آنها برای پیشبرد اهداف خود تبلیغات و بهره برداری از ابزارهای تبلیغاتی نیاز دارند تا بتوانند مخاطبان خود را تحت تاثیر قرار دهند (گالاهر و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۳۲۱). بنابراین رسانه ها مخاطبان را وادار می کنند تا ایدئولوژی بازیگران را به عنوان حقیقتی بدیهی و ارزشمند بپذیرند. در نتیجه کارکرد آنها ذهنیت سازی، انگاره پردازی، متقاعدسازی، گفتمان سازی و معماری افکار عمومی از محیط و تصویرسازی برای حکومت ها و بازیگران تصمیم ساز از موقعیت، ویژگی و محتوای فضاهای جغرافیایی شکل می گیرد (لشگری و احمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۵).

نظام های فرهنگی ⇨ پیام های فرهنگی ⇨ صنایع فرهنگی ⇨ کالاهای فرهنگی ⇨ غلبه فرهنگی

شکل ۳: الگوی جریان پیام های فرهنگی از سوی نظام های فرهنگی

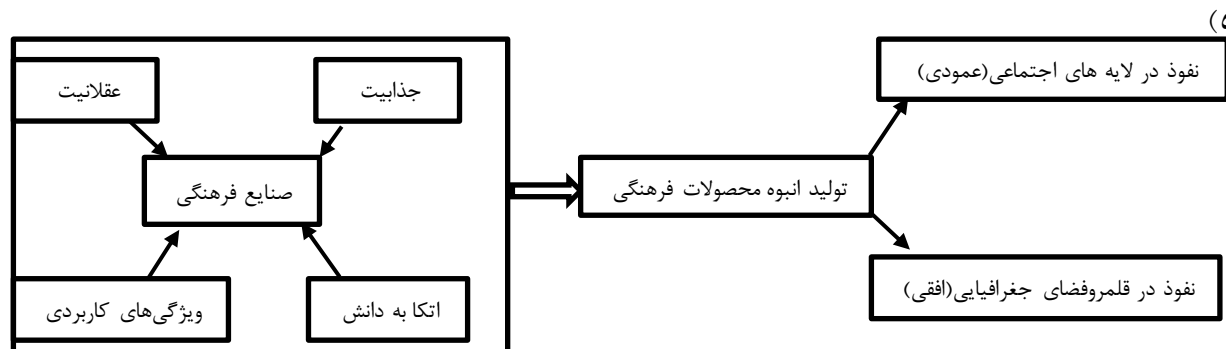
بنابراین منطق رقابت در چنین شرایطی متضمن برخورداری از چهار شرط اساسی است که در واقع عناصر اصلی نظام ژئو کالچر جهانی قرن بیست و یکم را تشکیل می دهند و آنها عبارتند از:

(۱) پیام ها یا کالاهای فرهنگی باید عقلانی باشند تا سبب اقناع مخاطبین گردند و آنها را از نظر عقلی مجاب به پذیرش پیام ها نمایند.

(۲) فطرت انسانی زیباست و همواره میل به زیبایی دارد پس طبعاً نسبت به آن دسته از پیام ها و محصولات فرهنگی که احساسات زیباپسندانه او را برمی انگیزد تمایل بیشتری نشان می دهد. (محصولات زیبا، آراسته و متنوع)

(۳) داشتن ویژگی های کاربردی به نحوی که این محصولات و پیام ها بخشی از نیاز واقعی و حتی کاذب مصرف کنندگان را در هر شرایط سنی، جنسی و در موقعیت های گوناگون اجتماعی برآورده کند

(۴) باید بر دانش و اطلاعات متکی و استوار باشد. امروزه آن دسته از مؤسسات فرهنگی در جهان غرب که موجودیت خود را بر پایه نوآوری های علمی مستقر ساخته اند از توانایی بیشتری در جلب مخاطب برخوردارند (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۱۱۱).



شکل ۴: منطق رقابت فرهنگی در قرن بیست و یکم

پدیده جهانی شدن و ویژگی‌های دوران پست مدرن

شکل‌گیری عملی مقوله جهانی شدن بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد و در دهه ۱۹۶۰ با ادغام و یکپارچه سازی صنعتی کشورهای اروپای غربی به اوج خود رسید. طی این دوره یعنی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ حداقل دو دگرگونی عمده در عرصه اقتصادی اتفاق افتاد که عبارتند از:

نخست، زایش، رشد و ادغام گسترده و در عین حال پیچیده شرکت‌های بین‌المللی به عنوان نهادهای غیررسمی بود. اغلب شرکت‌های بزرگ به منظور توسعه در کشورهای دیگر، برنامه‌ریزی کردند. اقتصادهای ملی به تدریج یک اقتصاد درهم تنیده جهانی را شکل دادند.

دوم، موجی از نوآوری‌های تکنولوژیک در عرصه ارتباطات و حمل و نقل بوجود آمد. دامنه و سرعت این نوآوریها قابل مقایسه با تکنولوژی‌های پیشین نبود. مثل دیجیتالی شدن اطلاعات و تصاویر، ظهور سیستم‌های ماهواره ای و ارتباطات از راه دور، فناوری‌های جدید فیبرنوری و پیوندهای شبکه‌های کامپیوتری با ارتباطات مخابراتی و اینترنت که ترجمان غایی آن شبکه‌های جهانی ارتباطات بود (جیمسن و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۴).

در مراحل بعدی پا به عرصه گذاشتن نهادهایی چون بانک جهانی^۱، صندوق بین‌المللی پول^۲ و سپس سازمان تجارت جهانی^۳ (WTO) به صورت نهادهای رسمی، عمل یکپارچه سازی اقتصاد جهان را عهده دار شدند. این تغییرات، انتقال از سرمایه داری به سرمایه داری «فراملی» یا «متأخر» را مشخص می‌کنند. به دنبال تحول و دگرگونی‌های اشاره شده در عرصه اقتصادی، شاهد شکل‌گیری نهادهای سیاسی این فرآیند در قالب سازمان ملل متحد و بخش‌های زیرمجموعه آن و همچنین رشد سریع و روزافزون سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی نظیر دیده بان حقوق بشر، پزشکان بدون مرز، صلح سبز و ... هستیم.

جهانی شدن در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی دربرگیرنده مباحث زیر است:

۱) اهمیت فزاینده بازارهای مالی در مقیاس جهانی

۲) مرکزیت دانش به عنوان یک عامل تولید

۳) بین‌المللی سازی، و «فراملیتی سازی» فناوری

۴) ظهور مؤسسات فراملیتی

۵) شدت بخشی به جریانهای فرهنگی

اگر تمامی این عوامل را به صورت مجموعه ای همگن مورد توجه قرار دهیم، آن‌گاه اعتراف خواهیم کرد که در حوزه فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی به واقع مسائل جدیدی مطرح شده‌اند.

اما جهانی شدن صرفاً توسعه جغرافیایی فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و در طول مرزهای ملی را در بر نمی‌گیرد بلکه یکپارچگی و وحدت عملکردی چنین فعالیت‌های پراکنده و بین‌المللی را نیز به شدت مورد توجه قرار می‌دهد. بنابراین اهمیت کلیدی فرآیندهای جهانی‌شدن، وجود رفتار، قوانین و سازمان‌هایی است که فعالیت‌های

¹. World Bank

². International Monetary Fund

³. World Trade Organization

سیاسی و فرهنگی در مقیاس جغرافیایی فراتر از دولت-ملت را قاعده‌مند می‌سازد و سازماندهی می‌کند (جونز و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۹۳).

هم اکنون دو محیط نهادینه در کنار نظم سنتی مبتنی بر حاکمیت دولت‌های ملی در حال شکل‌گیری است: بازار جهانی سرمایه و رژیم بین‌المللی حقوق بشر که هر دو با سرعت چشمگیری تکامل یافته‌اند. سازمان بازرگانی جهانی در بسیاری از زمینه‌ها در برابر حاکمیت ملی کشورها برتری یافته است. نظام حقوق بشر در سطح جهانی مبتنی بر اسنادی است که دولت‌های ملی خود آن را امضاء کرده‌اند و متعهد شده‌اند که نسبت به آنها پایبند باشند. حقوق بشر براساس اصل شهروندی شکل می‌یابد و مورد ادعا قرار می‌گیرد (قربانی شیخ نشین، ۱۳۸۲، ص ۱۷۳).

شهروند برخلاف رعیت و تابع، دارای حقوق مدنی است و در تعیین سرنوشت سیاسی خود با آزادی و آگاهی تصمیم می‌گیرد و در حیات سیاسی و اجتماعی نقش ایفا می‌کند. شهروندی بر مبنای فردیت استوار است و شهروند از هویت‌های قبیله‌ای، مذهبی و نژادی و موقعیت امروز و گذشته خود و بستگانش هویت کسب نمی‌کند بلکه فردیت او و قابلیت‌های فردی برای وی هویت ساز است. شهروندی با سه عنصر مدنی، سیاسی و اجتماعی پیوند می‌خورد یعنی شهروند در جامعه و کشور از آزادی‌های مدنی، حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار است. از این رو حاکمیت ملی دولت‌ها بشدت متحول شده و بر توانمندی جامعه بر قدرت و سیاست افزوده شده است (ازغندی، ۱۳۸۵، ص ۵).

به این معنی که قدرت فقط در اختیار دولت نیست که از بالا به پائین اعمال شود بلکه پدیده‌ای است که حداقل به عنوان عاملی بالقوه در همه روابط اجتماعی وجود دارد و فعالیت سیاسی نیز فعالیتی است که در سراسر طیف وسیعی از نهادهای اجتماعی جریان دارد و این بدان معناست که اکنون قدرت دولت-ملت در بسیاری از زمینه‌ها تا حدود زیادی تحول یافته و تحت‌الشعاع نهادها و فرآیندهای دیگری قرار گرفته است (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۳۳-۳۴). در این شرایط ظهور جنبش‌ها و شبکه‌های اجتماعی که به گونه‌ای متفاوت از احزاب سازمان یافته‌اند و نماینده هویت‌های غیرطبقه‌ای نظیر جنسیت، قومیت و هویت جنسی‌اند، هم محتوا و هم شکل سیاست را تغییر داده‌اند (نش، ۱۳۸۲، ص ۶۲).

جیم جورج^۱ در اثر «گفتمانهای جهانی» خود در این زمینه می‌گوید: «مسائل قومی، مذهبی، نژادی، فرهنگی، اخلاقی، جنسی، زیست محیطی، اقتصادی، طبقاتی، توسعه‌ای، حقوق بشر و غیره در دهه ۱۹۹۰، نارسایی طرح و نظریه‌های عام کلی را برای اعمال کنترل و ایجاد نظم نشان داده‌اند» (چوپانی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۱).

نش^۲ در کتاب خود تحت عنوان «جامعه‌شناسی سیاسی معاصر» معتقد است: «از آنجا که جهانی شدن با پسامدرنیته پیوند خورده است... فرهنگ جهانی اغلب فرهنگی پست مدرن تلقی شده که سریعاً در حال تغییر، پاره‌گی، گسستگی، تکثر، اختلاط و تلفیق شدن می‌باشد» (نش، ۱۳۸۲).

به بیان کلی «پست مدرنیسم» شماری از انتقادات مرتبط با پروژه مدرنیسم است (اتکینسون و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۲۶۸). این جریان فکری که اواخر دهه ۱۹۶۰ در غرب مطرح گردید واکنشی علیه مدرنیسم و مبانی شناخت‌شناسی

^۱ Jim George

^۲ Nash

و اصول مفروضه آن بوده است. مخالفت با هر گونه معرفت‌شناسی عام و کلی و لزوم احترام به معرفت‌شناسی‌های مختلف، سیالیت و شناور بودن معنا به جای حاکمیت هر گونه حقیقت واحد و یکپارچه، رد و ستیز با اصول و قوانینی عام گرایانه، تمامیت خواه، کلی نگر و مطلق‌اندیش از جمله پایه‌های فکری اندیشه‌های پست‌مدرنیستی به شمار می‌آیند. در واقع سخن گفتن از پست‌مدرنیته، فرض این ادعاست که به تازگی جهان نوینی پدیدار گشته که تفاوتش با جهان مدرن به اندازه جهان نیوتن و انیشتین با جهان کشاورزان قرون وسطاست. از این دیدگاه گسستی اساسی در فرهنگ و صنعت و در پی آنها در زمینه‌های دیگر روی داده است که یک مرحله پیشین، یعنی مدرنیته و یک مرحله پسین یعنی پست‌مدرنیته را نمودار می‌سازد (ژان پی یر، ۱۳۸۳، ص ۴۰۲). آغارگران گفتمان پست‌مدرنیسم فلاسفه و جامعه‌شناسان فرانسوی اند که از دهه ۱۹۵۰ به بعد و به دنبال هژمونی که ایالات متحده در زمینه فناوری، اقتصاد و سیاست بدست آورد، حساسیت نشان دادند و به نقد آن پرداختند. آنان نظریه عمومی یا فراگفتمان را نفی می‌کنند و معتقدند که تلاش علوم اجتماعی در توجیه فراگفتمان نه ممکن است و نه مطلوب، زیرا تلاش برای تعمیم و تحمیل یک گفتمان به معنی نادیده گرفتن متون، فرهنگ، تمدن‌های دیگر و در نتیجه تحمیل نوعی خشونت است. در واقع فراروایت به دلیل پیوستگی به قدرت، درصدد سلطه است و در نظر و عمل به انکار خردگفتمان‌ها می‌پردازد. در نگاه مدرن، گفتمان غالب، سلطه را هم بدست می‌آورد. اما نگرش پست‌مدرن منتقد و معارض چنین سلطه‌ای است و با دمیدن روح مقاومت در مقابل سلطه، عملاً فراموش شدگان و حذف شدگان را برجسته می‌سازد. پست‌مدرن‌ها، تولید تمایزها و کثرت‌ها را جشن می‌گیرند و تفاوت و تعداد را ارزشی بنیادین می‌شمارند (نصری، ۱۳۸۵، ص ۱۱). از این رو نقطه کانونی رویکرد فرهنگی پست‌مدرنیست‌ها، زیر سوال بردن مفهوم فرهنگ جهانی به عنوان یک فراروایت مشتمل بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اعتقادات و الگوهای رفتاری واحد در قالب یک جهان بینی همگن ساز است. فوکو ضدیت با ذات‌گرایی را از ارکان تحلیل پست‌مدرنیستی می‌داند. وی هویت‌ها و ساختارها را پدیده‌هایی تلقی می‌کند که در زمینه‌های اجتماعی خاصی ساخته شده و به شرایط تاریخی خاصی وابسته اند. به عقیده او هویت‌ها در ظرف جامعه ساخته می‌شوند و در واقع تابعی از تحولات تاریخی و فرهنگی ویژه‌ای اند تا یک امر طبیعی و می‌توان گفت موضوع سیاست فرهنگی اند و نه یک حقیقت مسلم بنابراین نمی‌توان از هویت و ساختاری ازلی و ابدی دفاع کرد (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۳۷).

از نظر پست‌مدرنیست‌ها «جهانی شدن» به عنوان پست‌مدرنیسم شدن، بر صاحبان قدرت مدرنیته، دولت - ملت‌ها فشار وارد می‌کند و بدین طریق، نابرابری‌های نهادی قدرت را که ویژگی جوامع مدرن است به چالش می‌کشد (اتکینسون، ۱۳۹۵، ص ۲۶۱).

پیتر کلوس^۱ از منظری نسبتاً متفاوت و با اعتقاد به وجود نوعی دیالکتیک بین جهانی شدن و محلی شدن، رویش جنبش‌های نوین هویتی را مرتبط با جهانی شدن ارزیابی می‌کند. او به تأثیر تسهیل‌کننده فرآیند جهانی شدن در شکل‌گیری جنبش‌های هویتی و متقابلاً استفاده از این جنبش‌ها از ظرفیت‌های جهانی شدن توجه می‌کند. او با مطالعه موردی جنبش‌های اجتماعی هویت خواه در سربلانکا به این نتیجه رسید:

^۱. Peter Clusse

۱) فرآیندهای جهانی شدن، جنبش‌های هویت‌گرا را تحریک می‌کند و به خلق هویت‌های محلی و فرهنگی خاص گرا منجر می‌شود.

۲) جنبش‌ها در جستجوی هویت خاص فرهنگی و محلی برای رسیدن به اهداف خود از پتانسیل رژیم‌های جهانی شدن استفاده می‌کنند (کلوس، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵-۱۰۹).

مک آدام و مارکز نیز معتقدند که از رهگذر جهانی شدن، تأثیر گروه‌های محلی و قدرت‌های فراملی افزایش یافته است، در حالی که میزان قدرت دولت-ملت‌ها شروع به کاهش و فرسایش کرده است (آدام و مارکز، ۱۹۹۷، ص ۱۰۹-۱۱۶).

ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب و جنبش‌های اجتماعی هویت‌گرا در آسیای جنوب غربی

تعداد کثیری از صاحب‌نظران، تکوین و گسترش جنبش‌های نوین اجتماعی را با وضعیت نوظهور پسامدرنیته پیوند می‌زنند و نوع مشارکت و سیاست ورزی آنها را متناسب با فرهنگ پسامدرن می‌دانند. به نظر گیبنز و ریمر^۲، مشارکت‌کنندگان در این گونه جنبش‌ها کسانی هستند که به احتمال قوی در فعالیت‌های سیاسی جدید مانند کنش مستقیم درگیر می‌شوند و فرهنگ پسامدرن نیز از کنش مستقیم سیاسی و فعالیت‌های عمومی از طریق جنبش‌ها به جای احزاب سیاسی سنتی و گروه‌های ذینفع حمایت می‌کند. آنان معتقدند که در مدرنیته رفتار سیاسی در دورن مجموعه ای از فرآیندهای مدیریت نخبگان و مشارکت توده‌ای جریان می‌یافت که اغلب حکومت و فعالیت سیاسی رسمی نامیده می‌شود. مشارکت در سیاست رسمی به شکل رأی‌گیری بر یک حزب سیاسی، تعلق به یک گروه ذینفع، حمایت از یک گروه سیاسی در انتخابات متجلی می‌شد و سرانجام اعتراض سیاسی از طریق اقدام مستقیم شکل نادر و وضعی از مشارکت سیاسی بود. اما در وضعیت پسامدرن، تغییر مسیر سیاست از قدیمی به سیاست جدید را شاهدیم که منظور از آن فرآیند تدریجی تغییر مسیر جامعه به سمت منافع، وابستگی‌ها، صف‌بندی‌ها، عضویت‌ها، مشارکت‌ها و رفتارهای جدید است. علاوه بر آن اقدامات و فعالیت‌های سیاسی جدید چندان ساختمانند نیستند و به شرکت‌کنندگان اجازه داده می‌شود تا وارد فعالیت‌های مستقیم تری شوند. آنان بر این باورند که افراد گروه‌های سیاسی پست مدرن درصدد کسب رضایت‌مندی اجتماعی و اقتصادی نیستند و موضوع فعالیت‌های آنها کمتر به ایدئولوژی، منافع و قدرت مربوط می‌شود. جنبش‌های جدید اجتماعی مانند جنبش‌های صلح، فمینیستی و زیست محیط‌گرا نمونه‌های مطلوبی از این تغییر گرایش به سیاست جدیدند (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۲۹۲-۲۹۳).

کروک^۳ و همکارانش (۱۹۹۲) ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی را از اواخر دهه ۱۹۶۰ مرتبط با کاهش اهمیت برخوردارهای طبقاتی می‌دانند. به عقیده آنها توافقات کورپوراتیستی پس از جنگ جهانی دوم بین سازمان‌های کارگری، مدیریت و دولت، روبه زوال رفته‌اند و این امر تاحدی بدین دلیل است که اولاً فرآیندهای جهانی شدن پیوندهای مدرن بین بازار، فرهنگ و سیاست که حول دولت-ملت سازمان یافته بود را از هم گسسته است، و ثانیاً

^۱. Mc Adam, Doug and Gary Marks

^۲. Gibbins and Reimer

^۳. Crooke

طبقه دیگر کانون اصلی بسیج سیاسی نیست. آنها معتقد به رخداد پدیده‌ای هستند که آن را «تجزیه طبقاتی»^۱ می‌نامند و شواهدی در تأیید آن می‌آورند که عبارتند از گسستگی و قطب‌زدایی شدن^۲ از احزاب سیاسی اصلی در دموکراسی‌های لیبرال و کاهش دلبستگی و هویت یابی رأی دهندگان با احزابی که نماینده منافع طبقاتی بودند (نش، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰-۱۴۱).

به نظر او من دلیل ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید به مثابه جنبش‌هایی فراتر از طبقه‌ای و پسامدرن عبارتند از: عدم توانایی تحلیل براساس دیدگاه مارکس در ظهور و موجودیت هویت‌های غیرطبقه‌ای و دیگر نبود ظرفیت در طرح‌های نوسازی جامعه برای همخوانی با نارضایتی‌های منتج از نوگرایی‌ها مانند شکست نظریه لیبرالی، بنابراین لازم است پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید را در مبدأ نوگرایی و پافشاری بر هویت‌های غیرطبقه‌ای جستجو کرد. (او من، ۱۳۸۶، ص ۲۴۱).

پاول راتلج این شکل از فعالیت سیاسی را «سیاست‌های پسامدرن مقاومت» می‌نامد. وی تفاوت اصلی میان شکل‌های قدیمی و جدید فعالیت سیاسی را در چگونگی «پسامدرن بودن» درگیری و کشمکش‌های عصر حاضر، ماهیت نمادین و گستردگی رسانه‌ها و ابزارهای مورد استفاده از آن می‌داند. سیاست‌های پسامدرن قصد ندارند دستگاه‌های دولتی را در اختیار بگیرند بلکه می‌کوشند در برابر قدرت دولتی و نیز قدرت تجاری ایستادگی و آن را محدود کنند (جونز و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۲۸۰). از دیدگاه راتلج این نیروها در قالب نهادها و سازمان‌های غیردولتی نظیر مؤسسات مذهبی، رسانه‌ها، سازمان‌های داوطلب، مؤسسات آموزشی، اتحادیه‌های تجاری و غیره عمل کرده و قدرت مادی (نظامی و اقتصادی) دولت‌ها و سازمان‌های جهانی و کروی و نیز کارگزاران سطح ملی و بین‌المللی آنها را به چالش می‌کشد و نوعی «جهانی‌سازی از پائین» که متضمن شبکه‌ای بین‌المللی از گروه‌ها، سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی است را در قالب ژئوپلیتیک از پائین شکل می‌دهند (اتوتایل و همکاران، ۱۳۸۰، ص ۵۵۷).

به نظر کیت نش، این جنبش‌ها دارای ویژگی‌هایی هستند که عبارتند از:

- (۱) غیرابزاری^۳ اند، یعنی بیان‌کننده علایق و نگرانی‌های جهان شمول و اغلب اعتراض آمیز نسبت به وضعیت اخلاق و نماینده مستقیم گروه‌های اجتماعی خاص اند.
- (۲) بیشتر به سوی جامعه مدنی جهت‌گیری شده اند، نه دولت، یعنی این جنبش‌ها نسبت به ساختارهای بوروکراتیک متمرکز بدگمان اند و به سوی تغییر عقاید عمومی جهت‌گیری شده اند و نه صرفاً تغییر نهادهای حاکم. به علاوه این جنبش‌ها بیشتر به جنبه‌هایی نظیر فرهنگ، شیوه زندگی و مشارکت در سیاست اعتراض سمبلیک توجه دارند تا به ادعای حقوق اجتماعی - اقتصادی.
- (۳) این جنبش‌ها به شیوه‌ای غیررسمی باز و انعطاف پذیر سازماندهی شده اند.

^۱ Class Decomposition

^۲ Depolarization

^۳ Non-Instrumental

^۴ Loose

۴) این جنبش‌ها به شدت به رسانه‌های جمعی متکی‌اند و از طریق آنها درخواست‌هایشان مطرح می‌شود و اندیشه‌هایشان برای تسخیر اندیشه و احساس عمومی به گونه‌ای مؤثر بیان می‌شود (نش، ۱۳۸۲، ص ۱۳۱-۱۳۲).

این گزاره‌ها نشان می‌دهد که مشخصات بارز جنبش‌های جدید هویتی عبارت است از جنبش‌هایی که کنشگران خود را در چارچوب طبقه اقتصادی-اجتماعی تعریف نمی‌کنند، اما پایگاه طبقاتی اعضای آنها اغلب طبقات متوسط جدید است. آماج فعالیت آنها قلمرو اجتماعی «جامعه مدنی» است نه اقتصاد یا دولت و مسائلی را در زمینه دموکراتیک ساختن ساختارهای زندگی روزمره می‌سازند و بر اشکال ارتباطات و هویت جمعی تأکید دارد (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۲۷۵).

آلن تورل^۱ اولین بار ایده پساصنعت‌گرایی^۲ را به عنوان راهی برای درک زمینه جدید جنبش‌های اجتماعی مطرح کرد. در حالی که جامعه صنعتی حول محور تولید صنعتی سازمان یافته بود. در جامعه صنعتی دانش و اطلاعات منابع کلیدی محسوب می‌شوند. این امر به ایجاد اشکال جدیدی از برخورد منجر می‌شود که بیشتر فرهنگی هستند تا اقتصادی، برخورد طبقاتی جای خود را به برخورد بر سر کنترل دانش می‌دهد که به ویژه بین بخش‌های تحصیل کرده جامعه، که در عین حال حاشیه‌ای شده‌اند و کسانی که از دانش برای اداره جامعه جدید استفاده می‌کنند (توراین^۳، ۱۹۷۱).

ملوچی^۴ نیز دو نکته را به نظریه تورن اضافه کرده است. اول اینکه جامعه پساصنعتی، جهانی شده است. دوم این که جامعه پساصنعتی به گونه‌ای فزاینده فردی^۵ شده است. به عبارت دیگر، بازیگران اصلی جامعه دیگر گروه‌هایی نیستند که به وسیله آگاهی طبقاتی دلبستگی‌های مذهبی یا قومیت شان تعریف می‌گردند. بلکه اساساً افرادی هستند که باید سعی کنند از طریق کنش اجتماعی به زندگی شان معنا ببخشند (ملوچی، ۱۹۸۹: ۱۸۴).

رونالد اینگلهارت^۶ این جنبش‌ها را پیامد دولت رفاه و افزایش مصرف و گسترش فرصت‌های آموزشی توصیف می‌کند. در جامعه سرمایه‌داری متأخر، مردم در نتیجه فرصت‌های برابر آموزشی و دستیابی به آگاهی سیاسی و فراغت نسبی از دغدغه‌های مادی، به مسائل فرهنگی و ارزش‌های پسمادی حساس‌تر می‌شوند. به عبارت دیگر، اولویت‌های ارزشی مردم غرب از تأکید بر ارزش‌های مادی به تأکید بر ارزش‌های فرامادی تحول یافته است (اینگلهارت، ۱۳۷۳، ص ۷۳).

^۱. Alan Touraine

^۲. Post-Industrialism

^۳. Tourain

^۴. Melucci

^۵. Individualized

^۶. Ronald Inghelhart

جدول ۱: مقایسه جنبش‌های اجتماعی قدیم و جدید

معیارها	جنبش‌های اجتماعی قدیم	جنبش‌های اجتماعی جدید
سازمان	اتحادیه‌های صنفی و احزاب	سازمان‌های شبکه‌ای و غیردولتی
سیاست	سیاست یکسان‌گرایی سیاست نهادینه سیاست رهایی بخش سیاست طبقاتی	سیاست تفاوت سیاست جنبش سیاست زندگی سیاست هویتی
اهداف	سیاسی و اقتصادی تغییرات نظام مند سیاسی مبارزه با استثمار دعاوی کل‌گرایانه	فرهنگی و هویتی اصلاحات در سیاست‌گذاری مبارزه با طرد اجتماعی دعاوی مشخص ویژه
روش‌ها	از مبارزه نهادینه تا خشونت تصرف قدرت مواجهه‌گری، مبارزه و ایجاد تضاد خودخواهانه ذی نفع‌بودگی	اعتراض مدنی و روش‌های غیرخشونت‌آمیز گفتگو با قدرت ظرفیت‌سازی، مذاکره و حل تضاد دگرخواهانه داوری و وکالت خودخوانده

منبع: (قانع‌ی راد و خسروخاور، ۱۳۸۶، ص ۲۴۰)

۲- مواد و روش‌ها

روش تحقیق در این مقاله از نوع مطالعات توصیفی، تحلیلی می‌باشد و به روش کتابخانه‌ای انجام می‌پذیرد. اطلاعات اسنادی و کتابخانه‌ای از طریق مراجعه به کتب، مجلات علمی و پژوهشی، مقالات و سایت‌های اینترنتی گردآوری شده است. مطالعات کتابخانه‌ای، به عنوان محور اصلی و اساسی در زمینه دسترسی به اطلاعات و منابع مورد نظر قرار گرفته است و سعی گردیده با فیش‌برداری از منابع مختلف و تأکید بر منابع مهم کتابخانه‌ای زمینه قوام یابی اطلاعات تحقیق بیشتر گردد. در تدوین مباحث نظری تحقیق، جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و بررسی اسنادی بوده است. همچنین در تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش استدلال قیاسی بهره‌گیری شده است.

۳- یافته‌های تحقیق

با سقوط رژیم عراق، با توجه به شعار دموکراسی خواهی امریکایی‌ها، برای نخستین بار در تاریخ عراق شیعیان و کردها توانستند به حقوق سیاسی خود دست یابند. ظهور چشمگیر قدرت شیعیان عراق در عرصه اجتماعی - سیاسی توازن منطقه‌ای را که عمدتاً در سیطره سنی‌ها بود به نفع نیروهای شیعی درهم ریخت (نادری، ۱۳۹۳، ص ۱۳۲). این وضعیت سؤزن اعراب سنی را تقویت کرد. تحولات بعدی شرایط را به نحوی رقم زد که داعش با انشعاب از جبهه النصره با تصرف رقه، وارد عراق شد. داعش که تداوم رویکرد ضدشیعی ابومصعب الزرقاوی است، شیعیان را ذیل عنوان «دشمن نزدیک» تعریف و آن‌ها را هدف مشروع خود برای حمله تعریف کرده است (پورحسن، ۱۳۹۶،

ص ۹۰). همچنین شیخ عبدالله بن عبدالرحمن الجبرین عضو مجلس اعلای افتاء و دعوت سعودی بحثی را تحت عنوان ضرورت یاری اهل سنت عراق مطرح کرد (جاودانی مقدم، ۱۳۹۱، ص ۴۰). از آنجا که مناطق سنی عراق تحت تأثیر عربستان و سایر کشورهای سنی مذهب منطقه می‌باشند، بنابراین پیشرفت‌های داعش باعث شد که ایران نیز عکس‌العملی مطابق تهدید ایجاد شده نشان دهد (پادروند و بابایی، ۱۳۹۶، ص ۷۵). در چنین شرایطی نیروهای حشدالشعبی به عنوان سازمانی برای سازماندهی نیروهای مردمی شکل گرفت و در اخراج داعش از عراق نقش مهمی ایفا کرد و اینک از بازیگران مهم در این کشور بشمار می‌آید (دومان و سونمز^۱، ۲۰۱۷ : ص ۱۶۹-۱۹۱).

در سال ۱۹۸۲ جنبش مقاومت اسلامی حزب اله لبنان تشکیل گردید. موفقیت‌های اولیه حزب اله و پیمان ۱۹۸۹ طائف که براساس آن مشارکت شیعیان مورد قبول واقع شد و برای نخستین بار شیعیان سهمی برابر با سنیان دست یافتند و ریاست پارلمان به عنوان حق شیعیان رسمیت یافت (مصلی نژاد، ۱۳۹۱، ص ۱۶۱).

این شرایط شیعیان را از انزوای هویتی درآورد به نحوی که حتی در دیگر کشورها مثل عربستان نیز شیعیان قطف خواستار آزادی‌های بیشتر شدند (فولر^۲، ۲۰۰۵: ص ۵۷). در لبنان بعد از خروج اسرائیل در سال ۲۰۰۰ و مقاومت ۳۳ روزه ۲۰۰۶، شیعیان توانستند در صحنه سیاسی نیز محافل سیاسی لبنان و غیرلبنانی را وادار به پذیرش خواسته‌های خود نمایند.

در بحرین نیز که شیعیان ۷۰ درصد جمعیت آن را شامل می‌شود تحت حاکمیت اقلیتی سنی مذهب بوده که ریشه آن در وهابیت عربستان است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ جنب و جوشی در جمعیت حداکثری این سرزمین برای این که مشارکت بیشتری در حاکمیت داشته باشد آغاز گردید ولی هر بار به نحو مقتضی توسط حاکمیت بحرین سرکوب گردید (فرجی‌راد، ۱۳۹۳) با آغاز تحولات در کشورهای عربی در سال ۲۰۱۱ و پس از سقوط دولت بن علی در تونس و مبارک در مصر و حوادث یمن و لیبی، اکنون شیعیان بحرین این مقطع تاریخی را فرصت استثنایی برای مطالبات تاریخی خود قلمداد کرده و اعتراضات خود را تشدید نمودند که این بار نیز با سرکوب آل خلیفه مواجه شدند (مصلی نژاد، ۱۳۹۱، ص ۱۶۲).

عربستان نیز با اعزام نیروی نظامی خود به بحرین و سرکوب مخالفان شیعی، این موضوع را به یک موضوع فرقه‌ای مربوط به رقابت «شیعه و سنی» تبدیل کرده است، به نحوی که نه تنها واکنش ملت ایران، بلکه ملت‌های شیعه دیگر در عراق، لبنان و غیره را در پی داشته است (نجفی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۴).

در سوریه نیز شروع ناآرامی‌ها در مارس ۲۰۱۱ زمینه رقابت‌های بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را فراهم نمود، به طوری که نتایج این منازعات را می‌توان به شکل تقابل حامیان حکومت کنونی سوریه یعنی ایران، حزب اله لبنان و دولت عراق با هژمونی شیعیان در ساختار سیاسی و حامیان شورشی‌ها یعنی قطر، عربستان و ترکیه با هژمونی سنی‌ها ترسیم نمود (نیاکویی و ستوده، ۱۳۹۴، ص ۱۵۴). ورود سازمان یافته ده‌ها گروه سلفی - تکفیری به سوریه و حمایت گسترده عربستان، قطر و ترکیه، همراه با فتوای روحانی برجسته سنی «شیخ یوسف القرضاوی» که سنی‌ها را

¹ Duman and Sonmez

² Fuller

به جنگ در سوریه علیه ایران و حزب‌اله شیعه فراخواند و از جریان شیعه به عنوان «حزب شیطان»^۱ نام برد، نزدیک بود به سقوط دولت بشار اسد بینجامد. ایران نیز با طرح «دفاع از حرم» مشتاق‌ترین مستشاران خود را به سوریه فرستاد و نیروهای منطقه‌ای شیعه را مانند فاطمیون و زینبیون را از مدافعان حرم کشورهای افغانستان و پاکستان رهسپار کرد (پورحسن، ۱۳۹۶، ص ۸۸-۸۹). از سوی دیگر نوری مالکی نخست وزیر عراق نیز با درک این مسئله که جنگ داخلی سوریه و پیامدهای آن برای منطقه و عراق می‌تواند موجب گسترش قدرت گرفتن گروه‌هایی مثل القاعده و سنی‌ها در عراق شود تعدادی از نیروهای شیعه را برای حمایت از رژیم اسد به سوریه گسیل نمود و گسترش تحولات بعدی نهایتاً دولت عراق را با هژمونی شیعیان در ساختار سیاسی به سمت اتحاد طبیعی با ایران هدایت نمود. حزب‌اله لبنان نیز با پیروی از ایران از دولت اسد حمایت نموده و با الگوبرداری از ارتباط خود با نیروهای نظامی ایران، گروه‌های شبه نظامی در سوریه را تحت عنوان جیش‌الشعبی آموزش داده است. به طور کلی در محاسبات حزب‌اله، سقوط بشار اسد می‌تواند موازنه‌ی منطقه‌ای را به ضرر ایران، سوریه، عراق، حزب‌اله و به نفع محور عربستان و کشورهای عرب سنی و همچنین در داخل موازنه را به ضرر حزب‌اله و به نفع جناح رقیب یعنی ائتلاف ۱۴ مارس تغییر دهد (نیاکویی و ستوده، ۱۳۹۴، ص ۱۶۳-۱۶۹).

در یمن نیز جنبش الحوثی با هویت مذهبی شیعه زیدی از مهم‌ترین جنبش‌های این کشور است، جنبش مذکور ضدآمریکایی، ضداسرائیلی و ضد وهابی است. با آغاز تحولات در کشورهای عربی، موج آن به سرعت یمن را درنوردید. پس از برکناری علی عبدالله صالح، جنبش انصاراله الحوثی مناطق مختلف یمن را تصرف کرد در چنین شرایطی بود که عربستان اعلام کرد اجازه نخواهد داد چهارمین پایتخت عربی پس از بغداد، بیروت و دمشق به کنترل ایران درآید (البادی^۲، ۲۰۱۷، ص ۲۰۲). لذا ریاض در چارچوب یک ائتلاف از کشورهای عربی اکثریت سنی بحرین، مصر، اردن، کویت، مراکش، قطر، سودان و امارات متحده عربی که شامل تمام کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به جز عمان می‌شود، در ۲۶ مارس حمله به یمن و انصاراله را آغاز کرد. از سوی دیگر نیز ایران حمایت از جنبش‌های مردمی در یمن را در دستور کار خود قرار داده است. مجموعه این مسائل باعث شده است که عربستان و ایران دو قدرت منطقه در رقابت کامل قرار گیرند (پادروند و بابایی، ۱۳۹۶، ص ۷۳). برخی دیگر از درگیری‌های سیاسی و هویتی در خاورمیانه مربوط به هویت‌گرایی گروه‌های کردی می‌باشد. کردها در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه سکونت دارند. کردها اگرچه دارای اعتقادات سنتی اسلامی هستند اما موضع رسمی گروه‌های کرد همواره ملی‌گرایانه یا قوم‌گرایانه بوده و آموزه‌های اسلامی در بین آنها نقش محوری نداشته است و گرایش‌های سکولار به ویژه در بین رهبران آنها چشمگیر است (شیخ عطار، ۱۳۸۲، ص ۳۵۶). در مجموع بنظر می‌رسد کردها چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای به صورت انفرادی یا جمعی، آرمان سیاسی خودمختاری را در سر می‌پرورانند. مطالبات ناسیونالیستی کردها در برابر دولت‌های ملی، در حد خودمختاری است، ولی در سطح منطقه‌ای به نظر می‌رسد یکی از آرمان‌های اصلی نخبگان این قوم تحقق کردستان مستقل است (حافظ نیا، ۱۳۸۱، ص ۷۷).

^۱ The Party of Satan

^۲ Al-Badi

مجموعه تشکل‌های حزب کارگران کردستان ترکیه PKK، حزب دموکرات کردستان عراق، اتحادیه میهنی کردستان عراق، حزب دموکرات کردستان ایران از مهم ترین احزاب و سازمان‌های کردی همسو با یکدیگر در ایجاد کردستان مستقل و یا حداقل دولت‌های فدرال کردی در کشورهای منطقه هستند. این گروه‌ها از شکل‌گیری دولت عراق بعد از صدام، از هویت و موجودیت‌یابی سیاسی مؤثرتری برخوردار شده‌اند (مصلى نژاد، ۱۳۹۱، ص ۱۴۷). بویژه آن که دستاورد کردها در قانون اساسی عراق علاوه بر سهم شدن قدرت، توانمندی رسانه ای حکومت منطقه‌ای کردستان در بعد جهانی (شبکه‌های ماهواره‌ای) به همراه هزاران وب سایت کردی، انتشار بیش از ۴۰۰ مجله و روزنامه و همچنین وجود ۱۴ دانشگاه و در نهایت مشارکت کردها در اداره حکومت مرکزی بر توان تأثیرگذاری فرهنگی کردستان عراق بر پیرامون افزوده است (روحي، ۱۳۹۳، ص ۱۲۸).

در عصر پس از جنگ سرد اکثر کشورهای جهان اکنون به نوعی دموکراسی دل بسته‌اند. حتی دموکراسی‌های جا افتاده نیز برای بازتر نمودن نظام خود با فشار روبرو هستند (ماندل، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳). به‌عنوان مثال در پی شکست نوسازی در خاورمیانه و فساد رژیم‌های خودکامه، مردم برای احیای هویت خود به جنبش‌های اسلامی روی آوردند. در این رهگذر، جنبش‌های اسلامی برای کسب قدرت و ایجاد رفاه برای مردم سعی کردند تا از طریق ابزارهای دموکراتیک همچون انتخابات وارد دستگاه حاکمه شده و به تقاضای آنان پاسخ دهند (چوپانی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۹-۱۷۱). در این راستا شاهد انتخابات پارلمانی در کشورهای عراق، لبنان، بحرین بوده ایم که شیعیان در این کشورها اکثریت آراء را کسب نموده‌اند و همچنین برگزاری انتخابات در فلسطین که منجر به پیروزی چشمگیر گروه حماس گردید. در انتخابات اخیر در تونس و مصر نیز اسلام‌گرایان اکثریت پارلمانی را کسب کردند. تحولات این کشورها و پیام‌های اخیر عربی همگی رویدادهای مهم دوران پس از جنگ سرد بشمار می‌روند که به موضوع مهم «هویت» مربوط می‌شوند (امیرعبدالهیان، ۱۳۹۰، ص ۱۳۶). اگر چه دموکراسی موجب افزایش مشارکت در فرآیندهای سیاسی گشته است، اما هنوز برخی از آنها به علت تداوم میراث ساختارهای قدیمی اجتماعی و سیاسی و فقدان پیش نیازهای خاص نظریه دموکراتیک، برای انتقال به این شکل از حکومت، با نظام دموکراسی کارآمد، فاصله زیادی دارند. به عبارت دیگر بسیاری از جوامع مزبور هنوز فاقد زیربنا و سنت فرهنگی لازم برای پذیرش توافق انعطاف پذیری و پاسخگویی در برابر منافع عمومی هستند (ماندل، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴). در واقع جامعه‌ی اندامواره و پویا و فرهنگ زنده مستلزم این است که مناسبات اجتماعی همبستر با تحولات تاریخی باشد چرا که پویایی اجتماعی، توسعه سیاسی، رشد اقتصادی و «آزادی نه محصول غریزه که محصول مناسبات اجتماعی است» (مگی، ۱۳۸۷، ص ۲۷). به همین دلیل است که این تحولات به علت نبود زیرساخت‌های جامعه مدنی و دخالت‌های قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ای شکل‌های خشونت باری به خود گرفته است. گروه‌های هویت‌گرا و بازیگران غیردولتی در خاورمیانه تلاش می‌کنند تا از طریق «تولید مقاومت» به هویت‌گرایی ایدئولوژیک نائل آیند. روز به روز بر نقش این بازیگران که به عنوان نیروهای جدید در عرصه سیاسی وارد شده‌اند افزوده می‌گردد. این امر نشان می‌دهد که علاوه بر دولت‌های عضو و صاحب نفوذ در مجموعه امنیتی، برخی سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی پر قدرت و مستقل از دولت‌ها که دارای نفوذ منطقه‌ای نیز هستند ق‌دعالم کرده‌اند تا جایی که به لحاظ سیاسی یا نظامی از برخی دولت‌های

منطقه پر قدرت ترند. بر این اساس مجموعه‌هایی همانند حزب‌اله لبنان، سازمان‌های حماس و فتح فلسطین، سازمان القاعده، گروه طالبان در افغانستان و احزاب جدایی طلب کرد در زمره بازگران غیردولتی در منطقه خاورمیانه به شمار می‌روند که می‌توان «اثربخشی»^۱ را به‌عنوان اصلی‌ترین واقعیت‌های سیاسی این بازیگران غیردولتی هویتی در خاورمیانه دانست (مصلی نژاد، ۱۳۹۱، ص ۱۴۴).

۴- بحث نتیجه‌گیری

همان گونه که صورت بندی‌های خاص اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی معین، پیدایش گونه خاصی از سیاست و رشد کنشگران اصلی ویژه‌ای در قرن نوزدهم و قرن بیستم تا دهه ۱۹۶۰ را موجب شد، تحولات ساختاری جدید جوامع غربی و حتی جهان به ظهور شیوه نوین سیاست ورزی و بازیگران جدید انجامیده است. این تحولات شامل پدیده‌هایی مانند جهانی شدن، توسعه بیش از پیش تکنولوژی ارتباطات، مهاجرت جهانی، فروپاشی بلوک شرق، رشد شیوه‌های حکومتی فراملی و افزایش مناقشات نژادی و منطقه‌ای بوده است، که در نتیجه آن جهان غرب شاهد ظهور شبکه‌ای از جنبش‌های حقوق مدنی، سیاسی، فکری اقلیت‌های مذهبی، قومی، مهاجران، فمینیست‌ها، طرفداران محیط‌زیست، طرفداران صلح و... بوده است. افراد وابسته به این جریان‌ها، رفتار، عقاید و شیوه‌های فرهنگی و زندگی متفاوتی از فرهنگ مسلط جامعه را ارائه می‌کنند. در همین دوران منطقه جنوب غرب آسیا شاهد ظهور شهروندانی است که طی سال‌هایی که جهان غرب در روند اجرای پروژه مدرنیته قرار داشت سرکوب شده و موقعیت حاشیه‌ای پیدا کرده اند. در این شرایط نیروهای هویت گرا از تحرک بیشتری برخوردار شدند. تحولات لبنان، فلسطین، عراق و اخیراً قیام‌های عربی از رویدادهای مهم به شمار می‌روند که به موضوع مهم «هویت» مربوط می‌شوند. این گروه‌های اجتماعی هویتی در وضعیت مقابله با ساختار قدرت قرار گرفتند. اگر به سیر این تحولات نگاهی بیندازیم علاوه بر مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، پایمال شدن ارزش‌های بومی و هویت اسلامی و عدم همسویی سیاست خارجی حکومت با مردم و ارزش‌های آن از عوامل مهمی است که منجر به قیام و اعتراض شده است. بنابراین اساس و چارچوب فرهنگی که این جنبش‌ها در آن عمل کردند برگرفته از مبانی اسلام و هویت و تمدن اسلامی بوده و سردادن شعارهای اسلامی، تأکید بر شعائر اسلامی در حکومت جدید و قانون‌گذاری اسلامی، دموکراسی و ... همه نشانگر این است که ژئوکالچر اسلامی عامل غالب و چارچوب اصل هویتی برای این جنبش‌ها بوده است. از اینرو این جنبش‌ها و نظام‌های حکومتی بعد از آنها محیط امنیتی - ژئوپلیتیکی این منطقه را به سمت یک محیط ژئوکالچری سوق داده بنحوی که هویت و جغرافیای فرهنگی تمدن اسلامی را مبنای جایگزین نظم امنیتی و تسلیحاتی غرب خواهد نمود.

تفاوت‌های معناداری بین جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب و جنبش‌های هویت گرا در منطقه آسیای جنوب غربی ملاحظه می‌گردد. از منظر هویتی، ارتباط مذهب و سیاست در خاورمیانه بیش از نقاط دیگر مشاهده می‌شود. در واقع یکی از عوامل سازنده سیاست داخلی و خارجی در این منطقه هویت دینی است. به بیان دیگر جدایی دین

¹ Effectiveness

از دولت آنچنان که در غرب نمودار شد در این منطقه رخ نداده است. از اینرو در بیشتر این کشورها عدم شکل گیری اصول بنیادین دموکراسی مانند تکثرگرایی، حکومت پارلمانی، احزاب سیاسی و در یک جمله نبود جامعه مدنی موجب شده تعدد و ناهمانندیهای فرهنگی همواره با برخوردها و ستیزه جوییهای اجتماعی - سیاسی همراه شده و سبب کشتارها و خونریزیها و ویرانیها گردد. عملکرد گروههایی همچون طالبان، داعش، القاعده و... نمونه بارزی از این رفتارهای خشونت بار هستند. در حالی که در غرب جنبشهای اجتماعی جدید با شکلهای ابتدایی رفتار اجتماعی از قبیل آشوب متضادند. در این جوامع انسان به عنوان شهروند در جامعه اقتدار می یابد و مبارزه سیاسی در روز روشن، آزادانه و بدون محدودیت صورت می گیرد. مطبوعات و وسایل بیان عقاید و اخبار آزاد است. شهروند از هویتهای قبیله ای، مذهبی، نژادی هویت کسب نمی کند بلکه شهروند با عنصر مدنی، سیاسی و اجتماعی پیوند می خورد.

علی رغم همه تفاوتهایی که این جنبشها با یکدیگر دارند، چه جنبشهای اجتماعی جدید در غرب و چه جنبشهای هویت گرا در مناطق کمتر توسعه یافته، همگی اینها همان اعتراض جهانی است که امروزه به مدد IT شکل و قوت گرفته و مایل به درهم شکستن همه ساختارهای مسلط و مرزبندیهای سلبی است که زندگی بشر را به شکل ظالمانه ای فرسوده است و سرشت انسانی ما را در چنگال خود اسیر ساخته است، مرزهای ساختگی و مرزبندیهای غیرانسانی همچون دارا و ندار، شمال و جنوب، غرب و شرق، زن و مرد، سیاه و سفید و هزاران نوع آپارتاید دیگری که یگانگی و کرامت انسانی را نشانه گرفته است و انسانها را به دشمنان ساختگی مبدل ساخته است. نکته مهم اینجاست که خیزش مطالبات عمومی که به تکوین این جنبشها انجامیده منجر به بالا رفتن سطح انتظارات گردیده و در نتیجه حکومتها و مدیریتها را با انبوهی از چالشها و بحرانها مواجه ساخته است. از این رو اندیشه های دوران صنعتی دیگر نمیتواند جوابگوی شرایط تاریخی متحول جدید باشد و این خود متضمن جایگزینی اندیشه های کهن با تفکرات جدید است.

۵- سپاسگزاری

این مقاله برگرفته از رساله مقطع دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران می باشد. بدینوسیله نگارندگان از حمایت های مادی و معنوی این واحد کمال تقدیر و تشکر را به عمل می آورند.

منابع

- ۱) اتکینسون، دیوید و پیتربکسون و دیوید سیبلی و نیل داشبورن (۱۳۹۵) جغرافیای فرهنگی (فرهنگی انتقادی از مفاهیم کلیدی)، ترجمه مرجان بدیعی از ندهی و فاطمه سادات میراحمدی و احسان یاری شگفتی، تهران، نشر انتخاب.
- ۲) اتوتایل، ژاروید و سیمون دالبی و پاول روتلج (۱۳۸۰) اندیشه های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.

- ۳) احمدی، سیدعباس (۱۳۸۵)، جهانی شدن، فرهنگ و ژئوکالچر (با تأکید بر آموزش و پرورش).
- ۴) ازغندی، علی رضا (۱۳۸۵) درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی در ایران، نشر قومس، تهران.
- ۵) امیرعبدالهیان، حسین (۱۳۹۰) ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب؛ مطالعه موردی بحرین، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم، مسلسل ۵۲.
- ۶) اومن، تی.کی (۱۳۸۶)، جنبش‌های اجتماعی جدید، ترجمه احمداحمدلو، نشر گلبن، اصفهان.
- ۷) اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳) تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، نشر کویر، تهران.
- ۸) پادروند، مهدی و بابک بابایی (۱۳۹۶) بررسی واگرایی و تنش سیاست خارجی ایران و عربستان با ظهور تحولات نوین خاورمیانه، ماه نامه آفاق علوم انسانی، شماره ششم.
- ۹) پوجی، جانفرانکو (۱۳۷۷) تکوین دولت مدرن، ترجمه بهزادباشی، انتشارات آگه، تهران.
- ۱۰) پورحسن، ناصر (۱۳۹۶) تکوین عمق راهبردی هوشمند جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه، علوم سیاسی، سال بیستم، شماره هفتادونهم.
- ۱۱) جاودانی مقدم، مهدی (۱۳۹۱) ژئوپلیتیک نوین تشیع در خاورمیانه و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصل نامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره دوم.
- ۱۲) جیمسن، فردریک و ایراچرنوس و جیسن برگر و تانر میرلیز (۱۳۹۱) پسامدرنیسم و جامعه ی مصرفی، ترجمه وحید ولی زاده، نشر پژوهاک، تهران.
- ۱۳) جونز، مارتین و رایس جونز و مایکل وودز (۱۳۸۶) مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی، ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و رسول اکبری، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴) چاندوک، نیرا (۱۳۷۷)، جامعه مدنی و دولت: کاوشهایی در نظریه سیاسی، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، نشر مرکز، تهران.
- ۱۵) چوپانی، یداله (۱۳۸۸) پدیده جهانی شدن فرهنگ ها، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳، پائیز.
- ۱۶) حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۱) جغرافیای سیاسی ایران، تهران، سمت.
- ۱۷) حیدری، غلامحسن (۱۳۸۳) ژئوپلیتیک فرهنگی یا ژئوکالچر، فصلنامه ژئوپلیتیک، مجموعه مقالات نخستین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران.
- ۱۸) دهشیار، حسین (۱۳۷۹) جهانی شدن تکامل فرآیند برون بری ارزش‌ها و نهادهای غربی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پانزدهم، شماره اول و دوم (۱۵۷-۱۵۸)، مهر و آبان.
- ۱۹) روحی، نبی اله (۱۳۹۳) استراتژی رژیم صهیونیستی در اقلیم کردستان عراق و پیامدهای امنیتی آن بر جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی - پژوهشی آفاق امنیت، سال هفتم، شماره بیست و چهارم.
- ۲۰) ژانی یر، آبل (۱۳۸۳) مدرنیته چیست؟ دریابیه موریس، مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی.

- ۲۱) ژرژ، پی یر (۱۳۷۱) جغرافیای نابرابری: توزیع برابر ثروت و امکانات در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه، ترجمه مهدی پرهام، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۲۲) ساروخانی، باقر (۱۳۷۳) «دنیای ارتباطات و آسیب‌های آن»، ماهنامه جامعه سالم، سال چهارم، شماره ۱۹، اسفند.
- ۲۳) شیخ عطار، علیرضا (۱۳۸۲) کردها و قدرت‌های منطقه ای و فرامنطقه ای، جلد ۱، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران
- ۲۴) صفحی، سیدمحمد (۱۳۸۰) ژئوپلیتیک فرهنگی و مسئله امنیت ملی، نشر شمس، تهران.
- ۲۵) عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۸) بنیادهای علم سیاست، نشر نی، تهران.
- ۲۶) فرجی راد، عبدالرضا (۱۳۹۳) جزوه درسی مناطق ژئوپلیتیکی جنوب ایران، دوره دکتری
- ۲۷) قانع راد، محمدمین و فرهاد خسروخاور (۱۳۸۶) «جنبش‌های اجتماعی جدید: پایان مبارزه برای رفاه و سیاست اجتماعی؟»، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال ۶، شماره ۲۵.
- ۲۸) قربانی شیخ نشین، ارسلان (۱۳۸۲) نظام جهانی؛ جهانی شدن فرهنگ، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفدهم، شماره نهم و دهم (۱۸۹-۱۹۰)، خرداد و تیر.
- ۲۹) کریمی، علی (۱۳۹۰) درآمدی بر جامعه شناسی تنوع قومی، سمت، تهران.
- ۳۰) کلوس، پیتر (۱۳۸۴) «هم پرسی‌های جهانی شدن با محلی شدن»، ترجمه میرقاسم بنی‌هاشمی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هشتم، شماره ۴، مسلسل ۳۰.
- ۳۱) کوئن، بروس (۱۳۹۵) مبانی جامعه شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، سمت، تهران.
- ۳۲) گالاهر، کارولین و کارل تی. دالمان و ماری گیلمارتین و آلیسون مونتر و پیترشرلو (۱۳۹۰) مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی، ترجمه محمدحسن نامی و علی محمدپور، نشر زیتون سبز، تهران.
- ۳۳) لشگری تفرشی، احسان و سیدعباس احمدی (۱۳۹۵)، اصول و مبانی جغرافیای فرهنگی، سمت، تهران
- ۳۴) ماندل، رابرت (۱۳۸۷) چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبری، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳۵) مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۹) جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، سمت، تهران.
- ۳۶) مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۱) هویت یابی شیعیان و ژئوپلیتیک نوین خاورمیانه، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره اول.
- ۳۷) مگی، برایان (۱۳۷۸) مردان اندیشه: پدیدآورندگان فلسفه معاصر، تهران، انتشارات طرح نو.
- ۳۸) مولانا، حمید (۱۳۷۱) جریان بین‌المللی اطلاعات، ترجمه یونس شکرخواه، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- ۳۹) نادری، احمد (۱۳۹۳) از ژئوپلیتیک دولت محور به ژئوپلیتیک تمدن محور؛ خاورمیانه عرصه نبرد تمدن‌ها، دوفصلنامه قدرت نرم، سال چهارم، شماره دهم.

- ۴۰) نای، جوزف اس (۱۳۸۲) مرزهای قدرت امریکا، ترجمه داود کیانی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفدهم، شماره نهم و دهم (۱۹۰-۱۸۹)، خرداد و تیر.
- ۴۱) نجفی، محمدصادق (۱۳۹۲) «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر شکل گیری بیداری اسلامی در کشور بحرین»، فصلنامه علمی - پژوهشی انقلاب اسلامی، شماره ۱۹۷.
- ۴۲) نش، کیت (۱۳۸۲) جامعه شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، نشر کویر، تهران.
- ۴۳) نصری، قدیر (۱۳۸۵)، پست مدرنیسم و مطالعات راهبردی؛ الزامات روش شناختی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره اول، بهار.
- ۴۴) نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹)، مدرنیته و مدرنیسم: مجموعه مقالات، انتشارات نقش جهان، تهران.
- ۴۵) نیاکویی، سیدامیر و علی اصغرستوده (۱۳۹۴)، تأثیر منازعات داخلی سوریه و عراق بر مجموعه امنیتی خاورمیانه (۲۰۱۱-۲۰۱۵) فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال چهارم، شماره ۱۵ (شماره پیاپی ۴۵)
- ۴۶) هیوز، استیوارت (۱۳۷۸) هجرت اندیشه‌های اجتماعی، ترجمه عزت اله فولادوند، انتشارات طرح نو، تهران
- 47) Al-Badi, Awadh (2017), "Saudi-Iranian Relations: A Troubled Trajectory, in Bahgat, Gawdat and et al, security and Bilateral Issues between Iran and its Arab Neighbours", Neighbours Palgrave Macmillan.
- 48) Cohen. Saul. B (1963), Geostrategical and Geopolitical Regions- Geography and politics in a world Divided- Random House.
- 49) Doman, Bilgay and G Oktug Sonmes (2017), "An Influential Non-State Armed Actor in the Iraqi context: Al-Hashed Al-Shaabi and the Implications of its Rising Influence, in Yesiltas, Murat and Tuncay Kardas (Editors), Non-state Armed Actors in the middle East: Geopolitics, Ideology, and strategy", Palgrave Macmillan.
- 50) Fuller, Graham and Rend Rahim, Franke (2005); The Arab shi'a: The Forgotten muslims, translation to Persian by: Kadijed Tabrizi and Aliasghar Mohammadi, shia studies institute, Qom [in persian].
- 51) Melucci, A (1988), "Gtting involved: Identity and Mobilization in social movements", in B. Klandermans, H. Kriest, and S. Tarrow (eds), From structure to Action: comparing social movememt Research across cultures. JAI press: Greenwich, Connecticut.
- 52) Mc Adam, Doug and Gary Marks (1997), " Social Movements and the changing Structure of European union", in Gary marks and others, (Eds), Governance in the European union, London, sage publications.
- 53) Touraine, A (1971): the post- industrial society: Tomorrow's Social History classes, conflicts and culture in the programmed society, trans. L. F. X. may haw, wildwood House: London.